



مشروعیت حکومت و دولت

قسمت سوم

اسماعیل دارابکلانی

در قسمتهای قبلی از این نوشته دیدگاههای مختلفی در مورد «مشروعیت حکومت و دولت» ارائه شد و به نقد و بررسی هر کدام پرداختیم، سرانجام مهمترین آیات و روایاتی که مورد استناد طرفداران شوروی - جهت اثبات مشروعیت حکومت از راه شوروی - قرار گرفته بود مطرح گردید. اکنون نوبت آن رسیده است که ادله آنان را نیز ارزیابی کنیم آنگاه به بیان «دیدگاه اسلام» پردازیم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مرکز مطالعات و تحقیقات اجتماعی

نقد و بررسی

یک پاسخ کلی و عمومی که می توان داد این است که بحث ما در مورد اثبات مشروعیت حاکم و خلیفه بوسیله شوروی است در حالیکه اکثر این نصوصی که ذکر شده به هیچ وجه دال بر این مطلب نیست، زیرا در این ادله، مسئله مشورت، با مسلم بودن اصل مشروعیت حکومت مطرح شده چنانچه از آیه اول بخوبی بدست می آید که خداوند به پیامبر (ص) - با دارا بودن مقام نبوت و ولایت و رهبری - در مورد تنظیم امور اجتماعی و سیاسی مردم، دستور به مشورت داد که پس از مشورت، تصمیم گیری نهائی با پیامبر (ص) باشد. ولی از این آیه استفاده نمی شود که شوروی



می‌تواند به حاکم و خلیفه، مشروعیت بدهد، بلکه مشروعیت حاکم باید از طریق دیگری ثابت شود نه از طریق شوری، و همچنین آیه دوم، موضوع مشورت را امور شخصی و اجتماعی مردم قرار داده است نه مسئله رهبری و ولایت و حکومت.

و اگر کسی بخواهد از اطلاق آن استفاده کند، خواهیم گفت با توجه به آیات و روایات دیگری که با صراحت خاصی دال بر این است که ولایت عاقله از سوی خداوند به پیامبر (ص) و اولی الامر که همان معصومین (ع) هستند، اعطاء شده و در زمان غیبت کبری نیز فقهاء به عنوان ولی مردم منصوب گردیده‌اند، با جمع بین این دو دسته از ادله و با توجه به آیه اول بخوبی بدست می‌آید که آیه: **وَأَقْرَبُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ** در مقام بیان اثبات مشروعیت حاکم و خلیفه، بوسیله شوری نیست، بلکه مشورت برای حاکم و خلیفه، تجویز شده است تا در امور اجتماعی و سیاسی به انظار متخصصین و متعهدین و خبگان و خبرگان توجه کرده و تصمیم نهائی را با توجه به نظریات آنها اتخاذ کند، بخصوص اگر خلیفه و حاکم واقعاً در تشخیص موضوع و اینکه چه چیزی برای امت اسلامی مصلحت دارد و چه چیزی مصلحت ندارد در تردید باشد، نیاز به شور و مشورت با اهل فن خواهد داشت و در این گونه امور نباید تنها با نظر به درک و فهم خود حکم کند، بلکه باید پس از مشورت با خبرگان، تصمیم نهائی را اتخاذ کند، چون ثمرات و نتایج مهمی بر آن مترتب خواهد بود زیرا:

از یک سو به نظر مردم و صاحب نظران توجه شده، و آنها احساس حقارت نخواهند کرد و این موجب می‌شود که مردم نسبت به چنین حاکمی بیشتر دلگرمی داشته و مورد حمایت خودشان قرار دهند، و این نکته ممکن است از آیه (۱۵۹) سوره آل عمران استفاده شود: **فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ... و اگر مردم احساس کنند که حاکم تنها به رأی و نظر خود عمل می‌کند و توجهی به انظار و نظریات صاحب نظران ندارد دلسرد شده و با وی همکاری نخواهند کرد و در نتیجه از نفوذ و قدرت وی کاسته شده، و احیاناً منجر به شورش می‌گردد.**

و از سوی دیگر، وقتی حاکم کارها را با مشورت انجام داد و پس از شور و مشورت تصمیم‌گیری نمود، در صورتی که در بعضی از موارد، حکمش به نفع جامعه نبوده و مخالف با مصالح عامه مردم حکم نمود عذری در برابر جامعه خواهد داشت و مردم او را سرزنش نمی‌کنند.

و همچنین حاکم با توجه به انظار متخصصین و خبرگان، بهتر می‌تواند مصالح عامه مردم را تشخیص داده و با اطمینان بیشتری تصمیم‌گیری نماید.



بنابراین تردیدی نیست که مشورت با اهل فن و متخصصین، مخصوصاً در امور مهم اجتماعی، ضروری و لازم است ولی با اصل لزوم مشورت و شوری در امور جاری کشور نمی توان اصل مشروعیت حاکم و خلیفه را اثبات کرد، بلکه ضرورت شوری و مشورت پس از تشکیل حکومت مشروع است، یعنی برحاکم - پس از آنکه مشروعیت حکومت و ولایتش محرز شده باشد - لازم است در امور جاری کشور با اهل فن مشاوره نموده و تصمیم نهائی را بعد از مشاوره اتخاذ کند.

نتیجه کلی که از این آیات و روایات گرفته می شود این است که: شور و مشورت در امور جاری مردم، مطلوبیت شرعی دارد و حاکم اسلامی می تواند با مشورت دیگران به تصمیم گیری نهائی برسد، ولی از مجموع ادله استفاده نمی شود، که مشروعیت حاکم نیز از شوری به دست می آید.

و اگر عقلاء هم به نظر گروه مشورتی توجه می کنند، بخاطر این است که اعتقاد دارند نظر گروه مشورتی بیش از نظر فرد، کاشفیت از واقع دارد و اطمینان بیشتری به انسان در جهت کشف از واقع می دهد، و همانطور که در مباحث خبر متواتر و شهرت مطرح شده، ضم آراء براساس قانون احتمالات اقرب به واقع است^۱.

بهر حال اگر ضم آراء به یکدیگر به صورتی باشد که به انسان اطمینان بیشتری به مطابقت با واقع بدهد متبع خواهد بود، چون با ضم آراء و نظر دیگران، انسان بهتر می تواند راه صواب را بدست آورد، چنانچه همین معنی از وصیت حضرت علی (ع) به فرزندش، بدست می آید: *أضْمُ آراءَ الرِّجَالِ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ ثُمَّ اخْتَرِ أَقْرَبَهَا إِلَى الصَّوَابِ وَأَبْعَدَهَا مِنَ الْإِثْمِ*^۲.

و همچنین از این ادله استفاده نمی شود که صرف اکثریت داشتن از آن جهت که اکثریت است مشروعیت آور باشد، چون این آیات و روایات به صورت عام ذکر شده است و غرض از شور و مشورت این است که در اطراف موضوعی که به مشاوره گذارده می شود، انظار دیگران مشخص گردد و حاکم، به آنچه که اقرب بواقع است عمل کند، خواه تعداد مشاورین کم باشند یا زیاد، خواه تصمیم گیری نهائی مطابق با نظر اکثریت باشد یا نباشد، البته اگر دلیل و قرینه و یا اماره ای برای کشف واقع وجود نداشت، تصمیم گیری نهائی را می توان با رأی اکثریت توجیه کرد.

۱ - رجوع شود به کتاب «درآمدی بر حقوق اسلامی» تألیف دفتر همکاری حوزه و دانشگاه (گروه حقوق و علوم سیاسی).

۲ - وسائل الشیعة ج ۸ ص ۴۲۹

در نتیجه، آنچه که از مجموع ادله استفاده می شود این است که حاکم پس از آنکه مشروعیتش از ناحیه دیگری اثبات شد، در اجراء احکام و تنظیم امور جامعه، و رسیدگی به کارهای مردم و غیره نیازمند به نظر متخصصینی است که با مشورت آنها تصمیم گیری نماید و این بدین معنی نیست که اکثریت و کمیّت آراء در مشروعیت حکومت حاکم دخالت دارد. — آنطور که طرفداران دموکراسی می گویند. — بلکه تنها بخاطر این است که حاکم با شور و مشورت بتواند مصالح واقعی جامعه را درک کرده و به آن برسد و این امری است عقلانی که عقلا در کارهای روزمره خودشان به این طریق عمل می کنند و تنها، جمع آوری آراء و نظریات را در کشف آنچه که اصلح است کافی نمی دانند، بلکه شور و مشورت بیشتر به خاطر این است که با تبادل انظار و تضارب افکار، محصول سودمندی عاید گردد و چه بسا بعد از شور و مشورت و تبادل افکار و نقد و بررسی انظار مختلف، گروه مشورتی به نتیجه ای دست یابند که هیچیک از آنها در آغاز به آن نرسیده باشند، و ادله ای که در باب مشورت وارد شده، ناظر به این ارتکاز عقلانی است. و در بخش بحث از ولایت فقیه — انشاء الله — خواهیم گفت که هر چند مشروعیت ولایت فقیه سرانجام از طریق ادله شرعی اثبات می شود، ولی در تنظیم کارهای اجتماعی و اداره کشور، بر ولی فقیه لازم است که از متخصصین و خبرگان هرفنی کمک بگیرد و پس از شور و تبادل نظر تصمیم نهائی را اتخاذ کند.

از مجموع بحثهای گذشته بدست آمد که: در اسلام مشروعیت و مقبولیت حاکم تفکیک شده است، مقبولیت که به معنی پذیرا شدن مردم است مربوط به خود مردم می باشد چون تا مردم، حکومت حاکم و خلیفه ای را نپذیرند، چگونه حاکم می تواند بر مردم حکومت کند؟ بنابراین به ثمر رسیدن حکومت و فعلیت یافتن و تحقق آن بستگی به پذیرش مردم دارد، و بیعت، انتخابات و رأی گیری در نظام حکومتی اسلام مربوط به همین قسمت است که مردم تعهد بدهند و با حاکم، پیمان وفاداری بسته و با وی همکاری نمایند، و این موضوع، هیچ ارتباطی با مسئله مشروعیت اصل حکومت و ریشه آن ندارد، بدین جهت ممکن است فردی مقبول بین مردم بوده و مقبولیت اجتماعی داشته باشد ولی حکومت وی از نظر اسلام مشروع نباشد، چه اینکه مشروعیت حکومت حاکم از راه مقبولیت اجتماعی بدست نمی آید، و نیز ممکن است حکومت فردی از نظر اسلام مشروعیت داشته باشد ولی مقبولیت اجتماعی پیدا نکند و مردم با او بیعت نکنند و در نتیجه فعلیت پیدا نکند.

بنابراین در استقرار حکومت اسلامی، حکومت حاکم، هم باید مشروعیت داشته باشد و

هم مقبولیت:



مشروعیت آن باید از راه موازین شرعی احراز گردد. و مقبولیت آن و یا به تعبیر دیگر حاکمیت حاکم، باید از طریق مردم تحقق یابد، نظیر حکومت حضرت رسول اکرم (ص) و حضرت علی (ع) در صدر اسلام و نیز نظام جمهوری اسلامی ایران در عصر حاضر، ولی در نظام های دموکراسی و حکومت‌های شبهه به آن، بین مقبولیت و مشروعیت حکومت تفکیک نشده است، بلکه مشروعیت حکومت همچون مقبولیت آن از مردم می‌باشد.

این مهمترین عنصری است که دو دیدگاه اسلام و دموکراسی را از یکدیگر متمایز می‌سازد.

در اینجا به فرآزهایی از سخنان حضرت علی (ع) مبنی بر اینکه امامت و ولایت و رهبری فقط از طریق تنصیص الهی، مشروعیت پیدا می‌کند نه از طریق شوری، اشاره می‌کنیم:

حضرت در خطبه دوم - ضمن معرفی آل پیامبر و بیان ویژگیها و خصوصیات آنان - می‌فرماید: ... وَلَهُمْ خِصَائِنُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاةُ، الْآنَ اِذْ رَجَعَ الْحَقُّ اِلَى اَهْلِهِ وَقِيلَ اِلَى مُنْتَقِلِهِ.

خصائص امامت در آنان جمع و امامت، حق ایشان است و درباره آنان، وصیت پیامبر (ص) و ارث از او ثابت است، و اکنون، حق بسوی اهلش و بجائی که از آن خارج شده بود بازگشته. (این بیان ضمن آنکه مشروعیت ولایت و امامت را فقط از راه تنصیص الهی اثبات می‌کند ضمناً عدم ایجاد مشروعیت شوری را در امر خلافت نیز بیان می‌دارد).

و در خطبه ششمیه (خطبه سوم) می‌فرماید: اَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ اَبِي قَحَافَةَ وَاِنَّهُ لَيَتَلَمَّ اَنْ مَخَلَى مِنْهَا مَخَلُّ الْقَلْبِ مِنَ الرَّحْمٰى، بِنَخِيْدِ عَنِّي السَّيْلِ وَلَا يَرْقِي اِلَى الْكَبْرِ فَسَدَلْتُ دُونَهَا تُوْبًا وَعَطَوْتُ عَنْهَا كَشْحًا وَظَفَيْتُ اَرْتَاىَ بَيْنَ اَنْ اُصُوْلَ يَبِيْدَ جَدَاءَ اُضْبِرَ عَلٰى ظَخِيَةِ عَمِيَاءَ... فَرَأَيْتُ اَنْ الصَّبْرَ عَلٰى هَاثَا اَخْبِيْ فَصَبْرْتُ وَفِي الْعَمِيْنِ قَدِّيْ وَفِي الْاَخْلَقِ شَجَا، اَرَى تُرَائِيْ نَهْبًا...

سوگند به خدا، که ابن ابی قحافه، خلافت را مانند پیراهن پوشید با آنکه می‌دانست که موقعیت من (از جهت کمالات علمی و عملی) نسبت به خلافت، مانند موقعیت مدار سنگ آسیاب است و علوم و معارف از وجود من مانند سیل سرازیر می‌شود، و هیچ پرواز کننده‌ای در فضای علم به اوج و رفعت من نمی‌رسد، پس ناچار

۱- نهج البلاغه فیض ص ۴۵.

۱- نهج البلاغه فیض ص ۴۶.

جامهٔ خلافت را رها و پهلواز آن خالی کردم و در کار خود فکر می‌کردم که آیا بدون کمک و یا رویاور حمله کرده و حق خود را بدست آورم؟ و یا اینکه بر تاریکی و گمراهی خلق صبر کنم... دیدم که (در این موقعیت خاص) صبر و شکیبائی پیشه کردن، خردمند نیست، پس صبر کردم درحالی که چشمانم را غبار و خاشاک (حوادث) و گلویم را استخوان (غم) گرفته بود چون میراث خود را تاراج رفته و خلافت را غصب شده، می‌دیدم.

این بیانات حضرت بخوبی منعکس کنندهٔ مطالبی است که عرض کردیم. و اما نامهٔ حضرت علی (ع) به معاویه که فرمود:

إِنَّهُ يَا بَنِي آلِ قَوْمِ الَّذِينَ يَا تَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَتَحْتَمِرُونَ عُثْمَانَ عَلِيًّا مَا يَا تَعُونَهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِي شَاهِدٌ أَنْ يَخْتَارَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ، وَإِنَّمَا الشُّورَى لِمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلِيًّا رَجُلًا وَسَمَوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَىٰ...^۱

کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند به همان طریق با من بیعت کرده و عهد و پیمان بستند، پس بر کسی که حاضر بود (طلحه و زبیر) میسور نبود که (جز او را) اختیار کند و آن را که حاضر نبود (توای معاویه) ممکن نبود که آن را نپذیرد و شوری و مشورت حق مهاجرین و انصار می‌باشد و اگر آنان بر انتخاب فردی اجتماع کردند، رضا و خشنودی خدا در این کار است.

هرچند ممکن است از این فرمایش مشروعیت آور بودن شوری استفاده شود، ولی به نظر ما چنین نیست چون:

اولاً: حضرت جواب اسکاتی و اقناعی به معاویه می‌دهد و مطابق با نظر و رأی او سخن می‌گوید، یعنی اگر معتقدی که خلافت و امامت بوسیلهٔ شوری تعیین می‌شود، این هم بیعت مردم و شورای مهاجرین و انصار است و در واقع حضرت خواسته است راه مخالفت معاویه و امثال او را از همان راهی که وارد می‌شوند ببندد و به احتمال قوی این سخن، نوعی جدال باحسن با معاویه است و نمی‌توان از آن ملاک کلی و برهانی بدست آورد.

و ثانیاً: با توجه به سخنانی که از آن حضرت در بالا نقل شد— و دال بر این بود که امامت و خلافت، با شوری سامان نمی‌یابد و این مقام را از پیش بوسیلهٔ تنصیب دارا بوده و قبلاً به این امر منصوب شده بود— حداکثر چیزی که از نامهٔ حضرت می‌توان استفاده کرد این است که استقرار حاکمیت امام بر جامعه و مقبولیت اجتماعی پیدا

۱- نهج البلاغه فیض ص ۸۴۰.



کردن و به فعلیت رسیدن حکومت، نیازمند به بیعت و شوری است و همانطوری که توضیح دادیم مردم تنها در به فعلیت رساندن حکومت حاکم، نقش اساسی خواهند داشت بطوری که اگر مردم، حاکمیت امام و یا حاکمی را که باید حکومت کند (و حکومت او شرعی است) نپذیرند مسئولیت امامت و حکومت کردن به فعلیت نمی‌رسد، نه اینکه از مقام امامت و ولایت سلب شود، چنانچه سخن دیگر آن حضرت، شاهد گفتار ما است که می‌فرماید:

أَمَا وَاللَّهِ خَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسِمَةَ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَيَّ الْعُلَمَاءَ الْأَبْهَارُوا عَلَيَّ كَيْفَةَ ظَالِمٍ وَلَا تَنْبَغُ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَيَّ غَارِبَهَا.

سوگند به خدائی که دانه گیاه را شکافت (و گیاهی نواز آن بوجود آمد) و انسان را خلق کرد، اگر نبود آن جمعیتی که (برای بیعت با من) حاضر شدند و مرا یاری کردند تا حجت بر شما تمام شود. و اگر نبود آن عهد و پیمانی که خداوند متعال از علماء و دانایان گرفته تا راضی بر سیری ظالم و گرسنه ماندن مظلوم نشوند، لجام شتر خلافت را بر کوهان آن می‌انداختم (تا هر کجا و به سراغ هر که می‌خواهد برود).

این بیان نیز نشان می‌دهد که بیعت مردم و وجود ناصر و حضور حاضر، تنها در به فعلیت رساندن مسئولیت امام و حاکم اسلامی نقش دارد نه در اصل مشروعیت آن، و از این بیان نمی‌توان استفاده کرد که مشروعیت حاکم هم در دست مردم است بطوریکه اگر مردم بیعت نکردند و یا رأی ندادند و یا شوری مخالفت کرد، آن حاکم دیگر حاکم نباشد و اصل جواز حکومت از او سلب گردد.

و یا اگر اعضاء شوری فردی را به عنوان حاکم و یا خلیفه مسلمین تعیین کنند، در حالی که مطابق با موازین و معیارهای واقعی اسلام نباشد، حکومت چنین حاکمی مشروعیت داشته باشد، چه اینکه مردم در ایجاد حق حکومت و یا سلب آن و بطور کلی در مشروعیت و عدم مشروعیت حکومت، هیچگونه نقشی ندارند بلکه تنها در به فعلیت رساندن حکومت حاکم و خلیفه و حاکمیت آن بر جامعه نقش داشته و موثر خواهند بود.

مشروعیت حکومت از دیدگاه اسلام

در مباحث قبلی تا حدودی نظر اسلام را بیان داشتیم و کم و بیش بدست آمد که مشروعیت یافتن حکومت حاکمان نه از ناحیه مردم است و نه از ناحیه شوری و نه غیر

اینها، بلکه مشروعیت آن تنها باید از مصدر ربوبی و از طریق وحی، ابلاغ گردد ولی برای اینکه همه جوانب این مسئله بخوبی بررسی شود خوب است این بحث را با تحلیل بیشتر و دقیق‌تری در اینجا تعقیب نمائیم.

برای اینکه درست ریشه مشروعیت حکومت بدست آید ابتداء باید به دو سؤال زیر پاسخ مناسب بدهیم:

یکی اینکه آیا افراد بر یکدیگر سلطه و ولایت داشته، و هر فردی نسبت به فرد دیگر ولایت و حقی دارد؟

دیگر اینکه آیا انسان بر نفس خود سلطنت و ولایت دارد؟

اگر به این دو سؤال، درست پاسخ دهیم و مشکلات آن را حل کنیم خواهیم توانست راهی برای حل مسئله مشروعیت حکومت پیدا کنیم.

اما در پاسخ به سؤال اول می‌گوئیم:

اصل اولی عقلانی اقتضاء می‌کند که هیچ فردی سلطنت و ولایتی بر فرد دیگر نداشته و هیچ کس حقی برگردن شخص دیگر نداشته باشد، زیرا ولایت و سلطنت فردی بر فرد دیگر به چهار نحو قابل تصور است:

۱- ولایت تکوینی و حقیقی استقلالی و ذاتی.

۲- ولایت حقیقی تبعی و عرضی.

۳- ولایت اعتباری استقلالی و ذاتی.

۴- ولایت اعتباری تبعی.

ولایت تکوینی و حقیقی، عبارت است از اینکه هستی پدیده‌ها و تداوم آن بنحوی از انحاء در اختیار موجودی باشد که قدرت بر هر نوع دخل و تصرف در آنها را داشته باشد بطوری که پدیده‌ها و موجودات در برابر قدرت و خواسته او هیچگونه اراده و قدرتی از خود نداشته و در وجود و هستی، محکوم او باشند و بین آنها یک رابطه تکوینی و حقیقی وجود داشته باشد، یعنی پدیده‌ها در وجود و هستی، محکوم او باشند و بین آنها یک رابطه تکوینی و حقیقی وجود داشته باشد، در حالی که این خصوصیات و ویژگیها در ولایت اعتباری وجود ندارد زیرا در ولایت اعتباری یک نوع رابطه قراردادی، اعتبار و جعل می‌شود و بخاطر جعل این رابطه، یک نوع ولایتی اعتبار می‌گردد، پس موضوع ولایت اعتباری دخل و تصرف در هستی و آفرینش نیست بلکه به چیزهائی مربوط می‌شود که اراده و اختیار اشخاص دیگر هم نفیاً و یا اثباتاً می‌تواند به آن تعلق بگیرد.

اگر ولی، هر یک از این دو نوع ولایت را بطور استقلال داشته و از کسی اخذ

نکرده باشد و در ولایت خود هم به چیزی و یا به کسانی نیازمند نباشد بلکه خود ذاتاً و استقلالاً آن را دارا باشد، آن را ولایت ذاتی و استقلالی گویند اما اگر ولیّی، در داشتن ولایت وابسته به دیگری بوده و از منبع دیگری آنرا دریافت کرده باشد، بطوری که داشتن و نداشتن ولایت در گرو اعطاء و عدم اعطاء مُعطیّ باشد، این نوع از ولایت، ولایت عرضی و تبعی نامیده می‌شود.

اکنون باید بررسی کرد که انسانها نسبت به یکدیگر کدام یک از این انواع چهارگانه ولایتها را دارا هستند.

اقا ولایت و سلطه حقیقی و تکوینی استقلالی و ذاتی، روشن است که هیچ کس چنین سلطه‌ای بر دیگری ندارد چون اگر چنین سلطه‌ای وجود می‌داشت می‌بایست هر فردی، مقهور اراده و فرمان دیگری بوده و هیچگونه قدرت بر تخلف از آن را هم نداشته باشد درحالی که افراد تابع اراده و خواست و تصمیم خودشان هستند و تنها امر و نهی لفظی نمی‌تواند افراد را تابع و تسلیم خود کند.

علاوه بر این، ولایت تکوینی استقلالی، در صورتی حاصل می‌شود که هستی و وجود شئی بنحوی از انحاء در اختیار ولیّی باشد و این نوع از ولایت تنها در مورد علل مأمنه الوجود و عللی که مفیض وجودند می‌تواند مصداق داشته باشد و بدیهی است که انسان نسبت به هیچ چیز علیتی ندارد تا چنین ولایتی هم داشته باشد و در مباحث توحید ثابت شده که در نظام هستی تنها ذات اقدس الهی است که چنین ولایتی بر کلّ جهان هستی از جمله انسانها دارد و بدین جهت است که می‌گوئیم تنها خداوند است که بخاطر داشتن ولایت حقیقی استقلالی بر انسانها، حق هر نوع اعمال و اظهار نظر را دارد و تنها اوست که حق قانونگذاری و تعیین مجری قانون را دارا است و مشروعیت هر امری هم باید از ناحیه او برسد، و آیات زیر این ادعای ما را ثابت می‌کند:

أَلَا إِنَّ الْحُكْمَ (۶۲/انعام) إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ (۵۷/انعام) وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً (آل عمران/۸۳).

و اقا ولایت تکوینی تبعی و عرضی (غیراستقلالی)، در صورتی انسانها نسبت به یکدیگر چنین ولایتی را خواهند داشت که از ناحیه مفیض وجود که ولایت استقلالی و ذاتی دارد چنین ولایتی به آنها واگذار شود، چون از مفهوم ولایت عرضی و تبعی این معنی به دست می‌آید، و این نوع از ولایت را خداوند به برخی از افراد از قبیل ملائکه، پیامبران و اولیاء خدا افاضه فرموده است، پس ولایت آنها در طول ولایت ذات اقدس الهی خواهد بود. وجود این چنین ولایتی را از آیات زیر می‌توان بدست آورد:

قُلْ يَتُوبُ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا تَوَلَّيْتُم مَّا آتَاكُم بِهَا نَبَأٌ مِّنَ اللَّهِ فَاعْبُدُوهُ إِنَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (النمل / ٤٠) اِنِّي اَخْلَقْتُ لَكُمْ مِّنَ الظِّلْمِ كَهَيْئَةِ الْكَلْبِ فَاَنْفَعُ فِيهِ فَيَتَّكِفُ ظِلًّا بِأَذْنِ اللَّهِ وَابْرِيءُ الْأَكْثَمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأَخِي الْمَوْتَى بِأَذْنِ اللَّهِ... (آل عمران / ٤٩).

و این نوع از ولایت هرچند برای کسانی ثابت و محقق است ولی هیچ ارتباطی با مسئله حکومت که یک نوع ولایت اعتباری است ندارد زیرا چه بسا ممکن است کسانی این نوع از ولایت را دارا باشند ولی حاکم بر جامعه نبوده، و حکومتی برای آنها جعل نشده باشد، علاوه بر این، همانطور که گفته شد این نوع از ولایت تنها برای بعضی از پیامبران و اولیاء الله قرار داده شده است و آن هم نوعاً بر اشیاء خارجی است نه بر انسانها، چون خداوند متعال چنین ولایتی را به انسانها نداده است تا بر یکدیگر چنین ولایتی داشته باشند.

و اقا ولایت و سلطنت اعتباری، هرچند فرد، ولایت تکوینی بر افراد دیگر ندارد ولی ممکن است بخاطر اغراض خاصی قرار گزارده شود که فردی بر فرد دیگر ولایت داشته باشد و ولایتی، اعتبار و جعل گردد، این ولایت تشریحی و اعتباری را نیز انسانها نسبت به یکدیگر بالاستقلال ندارند زیرا بر اساس رابطه ولایت تکوینی یا تشریحی، کسی می تواند ولایت اعتباری مستقلی داشته باشد که ولایت تکوینی ذاتی و استقلالی را نیز دارا باشد و چون تنها ذات اقدس الهی است که ولایت تکوینی استقلالی را دارا است بدین جهت او می تواند نسبت به برخی از اشیاء علاوه بر ولایت تکوینی که دارد به خاطر یک سری از مصالح، یک نوع ولایتی برای خود جعل و اعتبار نماید و اما غیرذات اقدس الهی، کسی حق چنین اعتباری را ندارد.

ادامه دارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

